



فهرست

۲	ادله منکرین انحلال خطابات
۲	دلیل دوم
۲	نقد دلیل دوم
۲	امکان خطابه به غافل و جاهل
۳	استهجان خطاب به عاجز عقلی یا عرفی
۴	جمع بندی دلیل دوم
۴	عدم اختصاص خطاب به مشافهین
۴	نحوه توجه خطاب به مکلفین
۵	دلیل سوم
۵	نقد دلیل سوم
۵	دلیل چهارم
۶	نقد دلیل چهارم
	نتیجه گیری
	خطا محل یاب تعریف نشده.



بسم الله الرحمن الرحيم

## ادله منکرین انحلال خطابات

### دلیل دوم

دومین دلیل حضرت امام در نفی انحلال این بود که اگر قائل به انحلال شویم، با توجه به اینکه خطاب و تکلیف شامل عصات کفار و جاهلان می‌شود، مستلزم این است که خطاب مستقل متوجه این طوایف شود، در حالی که خطاب مستقل به کسی که قطعاً می‌خواهد عصیان کند یا اینکه غافل و جاهل است یا اینکه ناسی است، مستهجن است. دلیل دوم به شکل قیاس استثنائی در کلام امام بود. اگر قائل به انحلال شویم، لازمه آن توجیه خطاب مستقل به این طوایف چهارگانه است؛ در حالی که توجیه خطاب مستقل به این‌ها، و امرونی مستقل به این‌ها، از نظر عرفی مستهجن است، برای اینکه فایده‌ای ندارد. این یک قیاس استثنائی بود که تالی باطل است، فالمقدم مثله. پس باید قائل به عدم انحلال شد.

### نقد دلیل دوم

گفته شد توجیه خطاب به عصات و کفار، مستهجن و لغو نیست، زیرا فایده دارد. فایده آن اولاً امکان انبعاث است و ثانیاً اتمام حجت است. منتهی گفتیم لازم نیست امکان انبعاث فوری و عاجل باشد، همین که امر می‌آید، امکان این هم هست که عقیده و انگیزه او هم درست شود، لذا می‌شود به عاصی، کافر و خاطی خطاب کرد. اتمام حجت هم که عرض کردیم.

### امکان خطابه به غافل و جاهل

در گروه‌های بعدی هم یعنی غافل و ناسی و جاهل، می‌شود خطاب و تکلیف متوجه آن‌ها شود. فایده‌اش این است که همین که می‌داند تکالیفی برای او وجود دارد که شاید او نداند، علم اجمالی سبب می‌شود که او برود فحوص و کشف کند و تکلیف را بفهمد و این خیلی اثر مهمی است.



اگر احکام مختص به عالم باشد، نتیجه‌اش این می‌شود که انسان جاهل دلیلی ندارد فحص کند، برای اینکه خطابی متوجه او نیست و دلیلی نمی‌بیند خود را در معرض خطاب قرار دهد. عقل می‌گوید که اگر خطابی دارید، باید بروید فحص و کشف کنید، اما اگر خطابی ندارید، عقل نمی‌گوید وظیفه این است که انسان خود را مکلف کند.

اگر خطاب مستقل برای غافل و جاهل و ناسی بیاید، گفته می‌شود خطاب مستقل فایده دارد، برای اینکه غافلان و جاهلان و ناسیان، اگر قاصر باشند ممکن است بگوئیم تکلیف ندارند، ولی وقتی راه کشف تکلیف برای آن‌ها وجود دارد، وجود تکلیف سبب می‌شود که آن‌ها وادار شوند تتبع و فحص کنند و به دنبال حکم الهی بروند. اصل اینکه انسان به دنبال حکم برود با این فرض است که او مخاطب حکم است. اگر مخاطب حکم نباشد، دلیلی برای فحص ندارد و لذا اصلاً وجوب فحص خاصیت خطاب است. عرف وقتی به این مطلب توجه کند، انحلال خطاب را بدون مانع می‌بیند و اثر هم دارد و آن این است که به دنبال فحص و تتبع می‌رود. به نظر می‌آید که ارزش این مطلب در غافل و جاهل بالاتر از ارزشی است که در کافر و عاصی می‌گفتیم.

همین که این فلسفه‌ها برای خطاب به عاصی و کافر و ناسی و جاهل و غافل وجود دارد، اگر قائل به انحلال شویم مانعی ندارد و مدلول جدا جدا افراد را شامل می‌شود. عالم و جاهل، عاصی و مطیع، غافل و متذکر و کافر و مسلمان را شامل می‌شود. منتهی در جاهایی اثرش خیلی آنی، فوری و عاجل است و در جاهایی زمینه‌ای است برای اینکه شخص به نتیجه برسد. یک جاهایی هم نتیجه نهایی این می‌شود که اتمام حجت شده است و این شخص عقاب می‌شود. بنابراین استهجان که حضرت امام روی آن خیلی مانور دادند، اگر کسی خیلی دقت کند، می‌بیند که مستهجن نیست.

### استهجان خطاب به عاجز عقلی یا عرفی

اما در عاجز، اگر عاجز عقلی یا عاجز عرفی خیلی جا افتاده باشد، استهجان دارد. البته عاجزی که بدوً عاجز است و می‌تواند مقدماتی را آماده کند تا تکلیف را انجام دهد، در این صورت تکلیف شامل او می‌شود. عاجزی که با کمی تلاش می‌تواند مسئله را حل کند، تکلیف شامل او می‌شود، مثلاً کسی نشسته است و می‌گوید من نمی‌توانم دو نفر گرفتار را نجات دهم ولی با تهیه دو طناب می‌تواند آن دو نفر را نجات دهد، به این شخص عاجز نمی‌گویند، بلکه به او می‌گویند برو مقدمات را فراهم کن. ولی کسی که عقلاً نمی‌تواند یا عرفاً مشقات او زیاد است، خطاب به این شخص، مستهجن است، چون در عاجز عقلی امکان انبعاث به هیچ نحو در او نیست. آن کسی هم که عاجز عقلی نیست و عرفاً عاجز دارد، ادله‌ای داریم و لذا خطاب متوجه او نمی‌شود. این مطلب بعد عرض خواهد شد.



## جمع بندی دلیل دوم

بنابراین دلیل دوم حضرت امام تمام نیست. قیاس استثنائی در دلیل اول تمام نبود، برای اینکه گفته شد اخبار و انشاء یک نوع نیستند و خود اخبارات هم یک نوع نیستند و نمی توانیم بگوییم اگر در اخبارات انحلال ممکن نشد، در انشاءات هم نمی تواند ممکن شود. قیاس استثنائی دلیل دوم هم که لازمه قائل شدن به انحلال، استهجان توجیه خطاب به کافر، عاصی، ناسی، جاهل و غافل است، تمام نیست. در پاسخ می گوییم استهجان و قبحی در خطاب به این گروه ها نیست، برای اینکه در همه این ها یا امکان انبعاث یا به شکل اینکه فحص کند یا به اشکال دیگری وجود دارد و لذا توجیه خطاب به آن ها اثر و نتیجه دارد.

انشا الله در آینده خواهیم گفت که عجز دو سه قسم است و بعضی از اقسام را عقلی می دانیم. اینجا شما فعلاً عاجز عقلی را در نظر بگیرید که استهجان دارد، برای اینکه هیچ ارزشی برای توجیه خطاب به او نیست. انسانی که عقلاً یا مایشابه حکم العقل نمی تواند کاری کند، خطاب نمی تواند به او متوجه شود؛ لذا باب قدرت با باب عصیان، علم و غفلت خیلی فرق دارد. مبنای اصولیون جا افتاده این است که معمولاً باب قدرت را از باب علم و جهل، اطاعت و عصیان، اسلام و کفر و غفلت و تذکر جدا کرده اند. آن ها عواملی نیست که خطاب را مقید کند، برای اینکه شمول خطاب در همه آن ها فلسفه دارد و امکان دارد اما اگر عجز عقلی بود، خطاب هیچ ارزشی ندارد.

## عدم اختصاص خطاب به مشافهین

ما نمی گوییم خطاب مختص به مشافهین است و این بحث که در معالم است که آیا خطاب مختص به مشافهین است یا غیر مشافهین را هم شامل می شود. مخصوص خطاب است و مدلول خطاب همه را می گیرد و مانعی ندارد. مثل قانونی که مجلس تصویب می کند.

## نحوه توجه خطاب به مکلفین

دائم خطاب متولد می شود و این زاد ولد مدالیل خطاییه است، به طور دائم الی یوم القیامة. کافر مکلف به خطاب است، اما اگر مسلمان شد قاعده ای وجود دارد که الاسلام یجف ما قبله. دلیل داریم که مسلمان که شد، نباید این ها را قضا کند. ثمره اش این است که اگر کافر مسلمان نشود، عقاب می شود ولی اگر مسلمان شد بر آن ها عقاب نمی شود. این دو دلیل به نظر می آید ادله تامی نیست.



## دلیل سوم

حضرت امام دلیل سومی در اوائل کلامشان می‌فرمایند که وجدان این مطلب را اقتضا دارد. می‌فرماید: «و یشهد علیه وجدان الشخص فی خطاباتہ؛ فإنّ الشخص إذا دعا قومه لإنجاز عمل أو رفع بلیة فهو بخطاب واحد يدعو الجميع إلی ما رامہ، لا أنّه يدعو کلّ واحد بخطاب مستقلّ؛ و لو انحلالاً؛ للغویة ذلک بعد کفاية الخطاب الواحد بلا تشبّث بالانحلال» (تهذیب الاصول، ج ۱، ص: ۴۳۸). می‌فرمایند، وجدان این است که وقتی مجموعه قومی دعوت به امری می‌شوند، با یک خطاب همه به آن سمت خوانده می‌شوند نه اینکه تک تک افراد را فرا بخوانند.

## نقد دلیل سوم

ما فکر می‌کنیم وجدان به عکس است. مثالی که ایشان زده‌اند در واجبات کفائیه است. می‌فرمایند که اگر با یک خطاب گفته شد کاری انجام شود همین یک خطاب کافی است. لإنجاز عمل أو رفع بلیة، ظاهر عبارت این است که مصلحتی وجود دارد و کار باید انجام شود و دیگر جدا نمی‌گوید. یک خطاب به صورت واجب کفایی می‌گوید. تازه در واجبات کفایی هم بحث وجود دارد.

وجدانی که ذهن امام (ره) را گرفته است در همان مثال‌های کفایی است، در حالی که در واجبات عینی ما فکر می‌کنیم وجدان بر خلاف آن است. وقتی قانون‌گذار می‌گوید نماز بخوانید یا مالیات دهید، معنایش این است که هر یک از شما خطاب دارید که مالیات بدهید و مدلول و مفاد خطاب متعدد است. متعددی که بعضی از مخاطبین آن، الآن موجود نیستند و معدومین هم همه در این جمع هستند. بنابراین به گمان ما وجدان تام نیست، بلکه بر خلاف آن است و مثالی که برای وجدان ذکر شد، ناظر به خطابات کفائیه است. در واجبات کفایی هم ما معتقدیم که انحلال پیدا می‌کند، منتهی مشروط است که آن را بعداً عرض می‌کنیم.

## دلیل چهارم

دلیل چهارم هم تعبیر لغویت دارد. ایشان می‌فرماید اگر بخواهیم قائل به انحلال شویم قول به یک امر لغوی است. وقتی با یک خطاب و مدلول همه منبعث می‌شوند نیازی نیست که قائل به مدلول‌های متعدد شویم. با یک خطاب و مدلول واحد خطاب، همه منبعث می‌شوند و نیازی نیست که به انحلال قائل شویم. انحلال قول به یک امر لغو است و بدون آن هم انبعاث حاصل می‌شود.



## نقد دلیل چهارم

با بحث‌هایی که کردیم جواب این هم روشن است. عرض ما این است که عمق ارتکاز همه این است که یک مدلول جدایی برای هر کسی پیدا شده است. اگر مجعول و مدلول جدا برای هر کسی نباشد، نباید او منبعث شود. ما می‌گوییم که انبعاث متوقف بر انحلال است و اگر انحلال نباشد انبعائی نمی‌شود. ثانیاً اگر چیزی عرفی بود، نمی‌توانیم بگوییم لغو است یا غیر لغو است. انحلال عرفی است و وقتی عرفی بود، بحث لغویت وجهی ندارد.

## نتیجه‌گیری

بنابراین چهار وجهی که در کلام حضرت امام بود به نظر هیچ‌کدام تام نمی‌آید. در نقطه مقابل، وجوهی که برای انحلال بود وجوه تامی بود. ملاکات متعدد است. مصالح و مفاسد متعدد است. تبعات حکم که ثواب و عقاب است آن هم متعدد است و برای هر کسی مستقل است. در این زنجیره که ملاکات متعدد است و ثواب‌ها و عقاب‌ها متعدد و برای هر کسی مستقل است، ظاهر این است که حکم هم متعدد و مستقل است. ما کمی با ملاحظه استدلال‌ات را بیان کردیم. گفتیم ظهور عرفی این است که ملاکات که متعدد شد، حکمی هم که در این زنجیره قرار گرفته است متعدد است. اگر کمی بخواهیم جدی‌تر پای این سخن بایستیم می‌گوییم، اصلاً حکم، معلول ملاکات است و معلول هم باید مسانخ با آن‌ها باشد. اگر ملاکات متعدد و مستقل است، حتماً باید حکم متعدد و مستقل باشد، یعنی مدلول هم باید متعدد و مستقل باشد. منتهی لازم نیست لفظ متعدد و مستقل باشد، برای اینکه لفظ فقط بیانگر است، اما مجعول و مدلول حتماً باید متعدد و مستقل باشد و اصلاً راهی جز انحلال وجود ندارد. از این جهت، استدلال مثبتین را تکمیل می‌کنم که سابق می‌گفتیم ظهور دارد، اما الآن می‌گوییم باید این طور باشد. بنابراین ادله منکرین قابل خدشه و مناقشه بود و اما وجوهی که برای انحلال ذکر شد قابل قبول است.

بحثی که در نقد ادله آورده شده است، حداقل من جایی ندیدم که به این صورت بحث کرده باشند. استدلال مثبتین هم به صورتی که چهار وجه ذکر شد، نیست. فقط اشاراتی در کلام مرحوم آقای تبریزی هست و لذا از جایی نقل نشد. این بحث مقدمه پنجم بود. انشا الله در جلسه بعد مقدمات ششم و هفتم هم بررسی می‌شود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.